

Analysis of the Content and Audience of the Verses Covered by the Subject "Fiqh"

Hamidreza Basiri*

Zainab Sarkhosh Soltani**

Abstract

The end of the verses of the Holy Qur'an are phrases that appear to be independent, but are related to the text of the verse. There is coherence and harmony between the content of verses with the same endings. Why God has used the same ending at the end of several verses of the Holy Quran requires a semantic research. Achieving the existing relationship between the verses that have the same ending leads to the recognition of the hidden layers of the verses. In order to gain more knowledge of the Holy Quran, it is necessary to check what the verses with the same ending have in common. In this research, an attempt has been made to address this issue by using the library method and by means of a survey tool by studying related verses and Shia and Sunni interpretations. According to the investigations, it was found that the content of most of the verses that ended with the article "Fiqh" is about the hypocrites, and this shows that the foundation of the hypocritical character is in the weakness of theology, and this issue causes the formation of hypocrisy in them. has been

Keywords: audience analysis, Khaatim Ayat, Taqfeh, hypocrites.

* Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Allameh Tabatabai University
(Corresponding Author), basiri_hr@yahoo.com

** Senior expert in Qur'anic and Hadith sciences, Allameh Tabatabai University,
z.sarkhosh1990@gmail.com

Date received: 2022/10/06, Date of acceptance: 2023/02/18



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تحلیل محتوا و مخاطب‌شناسی آیات مختوم به ماده «فقه»

حمیدرضا بصیری*

زینب سرخوش سلطانی**

چکیده

پایان‌بند آیات قرآن کریم، عباراتی هستند که ظاهراً مستقل به نظر می‌رسند اما با متن آیه در ارتباط هستند. میان محتوای آیاتی با پایان‌بندهای یکسان، سازواری و هماهنگی برقرار است. در این‌که چرا خداوند در انتهای آیات متعددی از قرآن کریم، از خاتمه یکسان استفاده کرده است، پژوهشی معناشناسانه می‌طلبد. دستیابی به ارتباط موجود میان آیاتی که خاتمه یکسان دارند، موجب شناخت لایه‌های پنهان آیات می‌شود. برای دستیابی به معرفت بیشتر از قرآن کریم، لازم است بررسی شود که آیات دارای خاتمه یکسان چه مفاهیم مشترکی دارند. در این پژوهش سعی شده است تا با استفاده از روش کتابخانه‌ای و با ابزار فیش برداری به وسیله مطالعه آیات مرتبط و تفاسیر شیعه و سنی، به این مهم پرداخته شود. طبق بررسی‌های انجام‌شده مشخص شد محتوای اکثر آیاتی که به ماده «فقه» ختم شده‌اند، در مورد منافقین است و این مطلب نشانگر آن است که بنیان شخصیت منافقانه در ضعف دین‌شناسی است و همین مسئله موجب شکل‌گیری نفاق در ایشان شده است.

کلیدواژه‌ها: مخاطب‌شناسی، خواتیم آیات، تفقه، منافقین.

* استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)، basiri_hr@yahoo.com

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبائی، z.sarkhosh1990@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۹



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

بیشتر مفسران قرآن کریم بر این باور هستند که تعبیر «چینش آیات» قرارداد آیات در متن را متبادر می‌سازد از این رو بهتر است تعبیر دیگری به کار ببرید برای مثال: کاربست واژگان؛ به‌ویژه در پایان بند آیات، توقیفی و از جانب خداوند متعال است و بشر در آن تصرفی نداشته است. حکمت خداوند اقتضا می‌کند میان عبارات موجود در آیات قرآن، تناسب وجود داشته باشد. شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفته: مناسبت علم خوبی است، ولی در حسن ارتباط کلام شرط است که در یک امر متحدی واقع شود که اول آن به آخرش مربوط باشد؛ بنابراین اگر بر سببهای مختلفی بیاید ارتباطی نخواهد بود، و هر کس ربط دهد تکلفی به کار برده که از عهده‌اش بیرون است، مگر ربطهای رکیکی که سخن خوب از چنان ربطهایی بدور می‌باشد تا چه رسد به بهترین سخنها؛ زیرا که قرآن در مدت بیست و چند سال نازل شد، در مورد احکام مختلفی که سببهای گوناگونی دارند، و سخنی که چنین باشد، ربط دادن قسمتهای آن با یکدیگر فراهم نمی‌آید. (سیوطی، ۱۴۲۱، ص ۴۹۳) وجود تناسب میان آغاز و پایان کلام، از افعال حکیمانه است، لذا میان آغاز و پایان کلام خداوند که حکمت مطلق است تناسب وجود دارد. محمدهادی معرفت در کتاب تناسب آیات، خواتیم آیات را در همه جای قرآن کریم، عین بلاغت، حکمت و زیبایی می‌داند را آن را رکن اساسی در فهم آیه و کلام خداوند معرفی می‌کند که در نهایت درجه اعجاب است. (معرفت، ۱۳۷۳، ص ۴۳) از آنچه آقای معرفت در مورد خواتیم آیات گفته است، ارتباط عمیق خاتمه آیات با متن آنها مشخص می‌شود. یافتن ارتباط میان محتوای آیات با خواتیم یکسان، موجب رسیدن به فهم بهتری از آنها می‌شود. برای مثال خداوند در انتهای آیات متعددی از قرآن کریم، از ماده «فقه» استفاده کرده است که بررسی محتوای این آیات و در کنار هم قرار دادن و مقایسه میان آنها موجب نائل شدن به فهم بهتر مراد خداوند می‌شود.

فهم فروع دین که همان فقه اصغر است زیر مجموعه فهم در تفسیر قرآن کریم است که فهم دین به صورت کلی شامل اصول، فروع و اخلاقیات می‌باشد و این نیز زیر مجموعه فقه که در لغت به معنای فهم عمیق است می‌باشد. انسان‌ها از لحاظ فهم و شعور متفاوتند. یکی از مسائلی که قرآن کریم به آن پرداخته مسئله شعور آدمی است که در انتهای یازده آیه از آیات قرآن در مورد آن سخن رفته است که شش آیه در مورد تفقه از لحاظ لغوی است و در پنج آیه فهم در اصول دین (توحید) مد نظر قرار گرفته است. فقه از لحاظ لغوی فهم در هر امری است و در تعبیر قرآن کریم، فقه در دین به معنای فهم در دین است و به معنای خاص‌تر، فهم در

تحلیل محتوا و مخاطب‌شناسی ... (حمیدرضا بصیری و زینب سرخوش سلطانی) ۵

فروع دین است. در مورد فهم عمیق پیدا کردن در دین، دستوراتی در قرآن و احادیث وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی ماده «فقه»

واژه «فقه» در لغت و اصطلاح دارای معنای متفاوت اما نزدیک به هم می‌باشد که به تعریف لغوی و اصطلاحی آن، پرداخته خواهد شد.

۱.۲ مفهوم لغوی «فقه»

فراهیدی واژه «افقهته» را به معنی «ببنت له» یعنی «برای او روشن ساختم» می‌داند. (فراهیدی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۳۷۰) «فقه» به معنی فهم هر چیز و علم پیدا کردن نسبت به آن. (ابن فارس، ج ۴، ص ۴۴۲) در کتاب لسان العرب تعریفی بسیار نزدیک به تعریف قبل یافت می‌شود، «فقه» علم به چیزی و فهم یافتن نسبت به آن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۵۲۲)

«فقه» رسیدن به علم غائب از طریق علم شاهد و ظاهر است. پس فقه اخص از علم است و به یک علم خاصی فقه گویند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۴۲). «فقه» فهمی است که براساس دقت و تامل باشد و به سبب همین دو قید، از ماده های علم، معرفت و فهم متمایز می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۱۲۳) فهمی که از کلمه «فقه» برداشت می‌شود بیش‌تر از کلمه «فهم» است. (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۱۲۲) پس به هر فهمی فقه گفته نمی‌شود بلکه فقه، فهم دقیق و عمیق است.

۲.۲ مفهوم اصطلاحی «فقه»

اگر چه مفهوم «فقه» در اصطلاح تفسیری و اصطلاح علوم اسلامی، به هم نزدیک است، اما «فقه» در تفسیر، با توجه به آیات قرآن کریم که در مورد مسائل مختلف توحیدی (مانند سوره الانعام، آیه ۹۹)، احکام و فروع شرعی (مانند سوره التوبه، آیه ۸۱) و ... سخن گفته و درباره آنها از واژه «فقه» استفاده شده است، فهم عمیق در تمام دین، شامل اصول، فروع، اخلاقیات و ... است و در اصطلاح علوم اسلامی، مشهور فقهای مسلمان، فقه را علم به احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی آن می‌دانند. (فضلی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۱) پس در

اصطلاح علوم اسلامی، «فقه» به معنای فهم عمیق در فروع دین است. اینکه نسبت به فردی گفته شود فقیه در دین شده است، یعنی وی در فروع دین به درک و فهم رسیده است. مراد از ماده «فقه» در این پژوهش، مفهوم این واژه در اصطلاح تفسیری است یعنی تفقه در تمام دین. بنابراین «فقه» در واقع محصول فکر است. سبب فقه، فکر است. فکر یعنی انجام یک فرآیند ذهنی در اطلاعات موجود برای رسیدن به شناخت مجهول غایب. (مظفر، ۱۴۳۷، ص ۲۳) به عبارت دیگر فکر عبارت است از حرکت ذهن به سوی امور و مقدمات معلوم و سپس حرکت از آن امور معلوم به سوی کشف مقصود. هر چه فهم انسان نسبت به مسئله‌ای بیش تر شود درک و معرفت او نسبت به آن بیشتر می‌شود که این نتیجه تفقه است.

۳. تحلیل آیات مختوم به ماده «فقه»

آیات مختوم به ماده «فقه» از دو جهت کمی و کیفی قابل بررسی و تحلیل می‌باشند که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۱.۳ تحلیل کمی آیات مختوم به ماده «فقه»

در قرآن کریم یازده آیه وجود دارد که به ماده «فقه» ختم می‌شود. از میان این آیات، نه آیه مربوط به سور مدنی و تنها دو آیه مربوط به سور مکی می‌باشد. آیات مختوم به ماده «فقه» با عبارات «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ» یک مورد (الانعام، ۹۸، مکی)، «لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» یک مورد (الانعام، ۶۵، مکی)، «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» یک مورد (النساء، ۷۸، مدنی)، «لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» یک مورد (التوبه، ۸۱، مدنی)، «فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» دو مورد (التوبه، ۸۷، مدنی) و (المنافقون، ۳، مدنی)، «بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» دو مورد (الانفال، ۶۵، مدنی) و (التوبه، ۱۲۷، مدنی)، «بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا» یک مورد (الفتح، ۱۵، مدنی)، «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» یک مورد (الحشر، ۱۳، مدنی) و «وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» یک مورد (المنافقون، ۷، مدنی)، پایان می‌پذیرد که این آیات مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

محل نزول آیات	انتهای آیات	تعداد	مجموع
مدنی	فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ	۲	۹
	بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ	۲	

تحلیل محتوا و مخاطب‌شناسی ... (حمیدرضا بصیری و زینب سرخوش سلطانی) ۷

	۱	لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا	
	۱	لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ	
	۱	بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا	
	۱	ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ	
	۱	وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ	
	۱	قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ	مکی
۲	۱	أَلَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ	

۲.۳ تحلیل کیفی آیات مختوم به ماده «فقه»

در تحلیل کیفی آیات مختوم به ماده «فقه»، به بررسی محتوای این آیات پرداخته می‌شود و هم‌چنین مسائلی که در این آیات مطرح شده است و در مورد آن مسائل، دعوت به تفقه شده است مورد تحلیل قرار می‌گیرد و بر اساس فراوانی موضوعات مطرح می‌شود.

۱.۲.۳ تفقه در دستورات الهی

یکی از دستورات الهی که در آیات متعددی از قرآن کریم نسبت به آن تاکید شده است، امر جهاد در راه خدا است. در مقابل این دستور خداوند عده‌ای بوده و هستند که مخالفت می‌کنند و تبعیت نمی‌کنند. کسانی که از مقابله کردن با دشمن خودداری می‌کنند، دچار فقدان قدرت تشخیص و فهم هستند چرا که ایستادن در مقابل دشمنان باعث حفظ جان و مال انسان می‌شود. حال اگر افرادی حاضر به قبول مطلبی به این سادگی نشدند، خداوند قدرت فهم دقیق و عمیق را از ایشان می‌گیرد. آیه ۸۷ سوره التوبه که ذکر خواهد شد، طبق سیاق آیات در مورد منافقین است. به دلیل اینکه منافقان منافع جهاد در راه خدا و پاداش‌های اخروی آن را نمی‌فهمیدند، حاضر بودند همراه زنان در خانه بنشینند و به جهاد نروند. آنها با اینکه ظاهری وارسته داشتند، (و اذا رأيتهم تُعجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ) (المنافقون، ۴) ای پیامبر، چون آنها را ببینی جسم و ظاهرشان از شدت وارستگی تو را به تعجب و می‌دارد! اما این ظاهر آنهاست و در واقع از فهم عمیق بی‌بهره‌اند. خداوند دلیل این عدم فهم عمیقشان را زده شدن مهر تیره بختی بر دل آنان می‌داند که آنها را از فهم عمیق در منافع جهاد در راه حق، باز می‌دارد و دیگر فرامین خداوند را نمی‌توانند فهم کنند و دلیل‌های او را تدبیر کنند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۸۹)

(رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (التَّوْبَةُ، ۸۷)؛ آنان راضی شده‌اند که با زنان خانه نشین باشند!! بر دل‌هایشان مهر تیره‌بختی زده شده پس [به همین سبب] آنان [منافع جهاد در راه خدا و بهره‌های آخرتی آن را] نمی‌فهمند)

دلیل اصلی انحراف و انحطاط کسانی که از فرمان جنگ و جهاد در راه خدا سرپیچی می‌کنند که آنها دارای اسلام ظاهری هستند و در واقع منافقند، روح راحت‌طلبی و دل‌بستگی آنها به لذت‌های زودگذر دنیا است. راه اصلاح این انحراف، تقویت معرفت و ایمانشان است. در صورت تقویت معرفت و تفکر، متوجه این مطلب می‌شوند که راحت‌طلبی به ضرر ایشان است و تلاش و جهاد می‌کنند اما مشکل آنجاست که آنها اهل فکر و اندیشه نیستند. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۷ و ۱۷۸)

غیر از آیه فوق آیه دیگری که فهم عمیق را لازمه اطاعت از امر الهی می‌داند، آیه‌ای است در سرزنش افرادی که پس از ایمان به کفر روی می‌آورند. خداوند در این آیه ابتدا منافقان را از روی آوردگان به ایمان و سپس از کسانی که کافر شدند معرفی می‌کند. آیه مورد نظر در سوره المنافقون آمده است و به شرح و توصیف خصوصیات آنها پرداخته است. منافقان از آن‌جایی که حق را می‌شناسند و به آن ایمان می‌آورند اما به هنگام به خطر افتادن منافعشان و یا به جهت کسب منافع دنیوی از حق روی گردانده و به باطل می‌گروند، خداوند در اثر اعمالشان، بر دل‌های آنان مهر زده، لذا دیگر نمی‌توانند به فهم عمیق دست پیدا کنند و قدرت درک از آنها گرفته می‌شود. لذا دیگر نمی‌توانند راه صحیح را تشخیص دهند و قدرت درک خود در تشخیص حق و باطل را از دست می‌دهند.

پیامبر خاتم (ص) در ابتدا دعوت خود را از مکه آغاز کرد. ایشان در مکه قدرت زیادی نیافت و جبهه باطل بسیار راحت در مقابل پیامبر خاتم (ص) می‌ایستادند و دعوت ایشان را نپذیرفته و کفر خود را علنا اظهار می‌داشتند. دلیل این امر عدم تسلط اسلام بر اهل مکه بود. اما در مدینه شرایط تغییر کرد و حکومت اسلامی قدرت گرفت و برای افراد سخت بود تا کفر خود را علنی کنند، پس منافق می‌شدند و اظهار ایمان می‌کردند اما در دل خود کافر بودند. پس در مکه شرایط نفاق وجود نداشت ولی در مدینه به دلیل قدرت یافتن مسلمین، اظهار کفر امری آسان نبود پس نفاق شکل گرفت. (خامنه‌ای، ۱۳۹۹، ص ۲۸۹ و ۲۹۰)

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (المنافقون، ۳)؛ این [صفت زشت نفاق و بدی اعمال] به سبب آن است که آنان ایمان آوردند، سپس کافر شدند در نتیجه بر دل‌هایشان مهر [تیره‌بختی] زده شد، به این علت نمی‌فهمند)

منافقان به دلیل نداشتن درک عمیق دینی، نه منفعت احکام الهی را درک می‌کنند و نه راه ثابتی را برای خود در نظر دارند. گاهی خود را جزء مومنین می‌دانند و گاهی کافر می‌شوند. خداوند آنها را سرگردان بین کفر و ایمان معرفی می‌کند. (مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تُجِدَ لَهُ سَبِيلًا) (النساء، ۱۴۳) منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگرداند، نه با مؤمنانند و نه با کافران. و هر که را خدا گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت)

ایمان به خداوند و عبادت او، اگر همراه با تفقه و فهم عمیق نباشد، پوچ و بیهوده خواهد بود. اینکه خداوند در آیات مد نظر که پیرامون دستورات الهی همچون شرکت در جنگ و جهاد است، کسانی که پیروی نمی‌کنند را از فهم و درک به دور می‌داند به این دلیل است که از انسان می‌خواهد تا در تبعیت خود از دستورات خداوند فهم کند. امام علی (ع) فرمود:

أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ آگاه باشید در علمی که در آن تفهم نباشد و در خواندنی که تدبر در آن نباشد و در عبادتی که تفقه در آن نباشد، خیری نیست (ابن بابویه، ۱۴۰۳، ص ۲۲۶)

در آیه دیگری دلیل اینکه خداوند دل‌های افرادی را از فهم و درک دور می‌کند این مسئله می‌داند که این افراد به دنبال بالا بردن فهم خود در اوامر الهی نبودند و به جای پذیرش و اطاعت از آیات قرآن کریم، می‌ترسیدند آیات نازل شده پرده از نفاقشان بردارد. منافقین به دلیل غلظتی که در قلبشان وجود دارد، قلبشان بر روی فهم صحیح بسته شده و نمیتوانند حقایق را بفهمند. آنها افرادی هستند که ایمانشان ظاهری است (وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ) (البقره، ۱۴) هنگامی که با اهل ایمان دیدار کنند، گویند: ما ایمان آوردیم و چون با شیطان‌هایشان [که سران شرک و کفرند] خلوت گزینند، گویند: بدون شک ما با شمایم، جز این نیست که ما [با تظاهر به ایمان] آنان را مسخره می‌کنیم)

منافقان، زمان نزول قرآن از خوف اینکه آیات نازل شده پرده از نفاقشان بر ندارد، محل حضور پیامبر(ص) را ترک می‌کردند. به دلیل اینکه آنها، قلب خود را از راه مستقیم منحرف کردند، خداوند نیز دل‌هایشان را از حق منصرف گردانیده است لذا آنها نمی‌توانند حقیقت آیات قرآن را درک کنند.

(وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) (التوبة، ۱۲۷)؛ و هنگامی که سوره‌ای نازل شود برخی از منافقان به برخی دیگر، نگاه [مرموزانه] می‌کنند [و به سبب نگرانی از برملا شدن نفاقشان می‌گویند]: آیا کسی شما را می‌بیند؟ سپس بازمی‌گردند، خدا دل‌هایشان را [از حق] گردانیده است؛ زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند)

دیگر گروهی از انسان‌ها که خداوند آنها را فاقد فهم و درک می‌داند کسانی هستند که به هنگام جنگ با مسلمانان همراهی نمی‌کنند. آنها زمان شنیدن دستور جنگ و جهاد، چون کسی که حالت مرگ بر او غالب شده می‌نگرند. (يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ) (الاحزاب، ۱۹) اما زمان تقسیم غنائم، همراه می‌شوند تا بهره‌مند گردند و این از خصوصیات منافقین است که برای به دست آوردن غنائم حاضر به تبعیت می‌شوند در حالی که زمان جنگ و جهاد حاضر به فداکاری در راه خدا نبودند و برای منع آنان از کسب غنیمت در جنگ به مومنان حسادت را نسبت می‌دهند که این مطلب از فهم ناقص ایشان ناشی می‌شود.

(سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (الفتح، ۱۵)؛ هنگامی که شما برای به دست آوردن غنایمی روانه می‌شوید، متخلفان به زودی خواهند گفت: بگذارید ما هم به دنبال شما بیاییم. [این سبک‌مغزان سودجو] می‌خواهند وعده خدا را [که به مومنان وعده پیروزی و غنیمت داد و به منافقان وعده محرومیت از غنیمت و رحمت داده است] تغییر دهند. بگو: هرگز دنبال ما نخواهید آمد؛ این‌گونه خدا پیش از این [درباره شما] فرموده است. اما به زودی خواهند گفت: شما نسبت به ما حسد می‌ورزید، [چنین نیست] بلکه آنان جز اندکی نمی‌فهمند)

آیه ۱۵ سوره الفتح در مورد فتح خیبر است که اولین فتح بعد از حدیبیه می‌باشد. قلعه خیبر از مراکز قوی و ثروتمند یهود بود، متخلفان که حاصل این سفر را به دست آوردن غنایم و ثروت دانستند، خواستار همراهی با مومنان شدند. (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۷، ص ۹۲) اینکه در آیه می‌فرماید "لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا" به این معنی نمی‌باشد که کم می‌فهمند و زیاد نمی‌فهمند و یا به این معنا نیست که اقلیتی از آنها می‌فهمند و اکثریتی نمی‌فهمند بلکه به این معنا است که فهم آنان در کل ضعیف و ناقص است. (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۲۸۱)

انحرافات آنها ریشه در جهل و عدم فهم دقیقشان دارد. جهل در مقابل خداوند، دستور مربوط به جهاد در راه خدا، عدم معرفت مقام پیامبر (ص) و عدم توجهشان به ناپایداری ثروت دنیا. پیامبر خاتم (ص) فرمود: « مَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهِ فِي دِينٍ؛ خداوند عز و جل، به چیزی بیشتر از بصیرت یافتن در دین عبادت و پرستش نشده است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۳) همچنین از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «لَا يَصْلِحُ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ إِلَّا بِثَلَاثِ التَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ وَ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ وَ الصَّبْرِ عَلَى النَّائِبَةِ؛ انسان مسلمان، مگر با سه چیز اصلاح نمی‌شود، تفقه در دین، تقدیر در معیشت و صبر در سختی‌ها» (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۶۶) تفقه در دین همان تحصیل بصیرت در معارف دینی و مسائل و احکام است. اگر انسان درک درستی از دین پیدا کند، در صراط مستقیم قرار می‌گیرد و دین خود را حفظ می‌کند. دستیابی به فهم هر چه دقیق‌تر از دین، آنقدر حائز اهمیت است که فرد ظاهراً دینداری که فهم عمیق در دینش نکند خیری از دین خود نخواهد برد. امام علی (ع) فرمود: «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا تَفَقَّهُ فِيهِ؛ دینی که در آن فهم عمیق نباشد، خیری ندارد. (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵) این اهمیت تا جایی است که حتی اعمال انسان توسط آن سنجیده می‌شود. امام صادق (ع) فرمودند: عَلَيكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا، بر شما باد به فهم عمیق یافتن در دین، مانند اعراب جاهلی نباشید، پس هر کس در دین خدا فهم عمیق نکند خداوند روز قیامت به او نگاه نمی‌کند و عملی از او را تزکیه نمی‌کند. (کلینی، ج ۱، ص ۳۱) حتی در مورد چيستی حکمت در آیه «وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» از امام صادق (ع) سوال شد، ایشان فرمودند: إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، فَمَنْ فَقَّهُ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ، وَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِلَّا بَيْسَ مِنْ فِقْهِهِ؛ قطعاً حکمت همان شناخت و معرفت و تفقه در دین است، پس هر کس از شما که در دین به فهم عمیق دست پیدا کند، حکیم است و مرگ هیچ فردی از مومنین، بیش از مرگ فقیه، نزد شیطان محبوب‌تر نیست. (عیاشی، التفسیر، ج ۱، ص ۱۵۱ و مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۵) منافقان نسبت به جهاد فهمشان عمیق نیست زیرا تن به جهاد در راه خدا نمی‌دهند اما زمانی که نوبت تقسیم غنائم باشد، در صف اول حاضر می‌شوند.

به غیر از آیه فوق، در آیه‌ای دیگر کسانی را که مسلمانان را از شرکت در جنگ در راه خدا به دلیل گرمای هوا باز می‌داشتند بدون فهم دقیق معرفی می‌کند. آیه‌ای که بیان خواهد شد در سوره التوبه آمده است و در مورد منافقین می‌باشد. در شان نزول آیه مورد بحث آمده است که ابن جریر از محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت کرده که گفتند: رسول خدا (ص) در

شدت حرارت به جنگ تبوک رفت، مردی از بنی سلمه خطاب به مردم نموده، گفت: در این شدت گرما از شهر و خانه‌های خود بیرون نروید، خداوند در پاسخش این آیه را نازل کرد: بگو آتش جهنم حرارتش شدیدتر است. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۶۵) منافقین کسانی هستند که دارای فهم همراه با دقت نیستند. در امر جهاد که به مصلحت خودشان است و حکمت خداوند آن را اقتضا می‌کند، سستی و بهانه‌تراشی می‌کنند و همه اینها از فهم ناقص آنها می‌باشد که درک عمیقی از دین نداشتند. آنها نمی‌فهمیدند که قطعاً وعده خدا حق است و اگر در جهاد به علت گرمای هوا شرکت نکنند، در آخرت دچار عذاب دوزخ خواهند شد که آتش آن بسیار گرمتر از گرمای هوا در دنیا است.

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (التوبة، ۸۱)؛ بجا ماندگان پس از حرکت رسول خدا (ص) از تخلف کردن خود شادمان شدند، و کراهت داشتند که با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنند و گفتند در این گرما بیرون مروید، بگو گرمای آتش جهنم سخت‌تر است، اگر می‌فهمیدند)

امام علی (ع) یکی از خصوصیات سنگ دلان دوران جاهلیت را عدم تفقهشان در دین می‌داند پس هر که در دین تفقه نکند و سعی نکند به درک عمیقی از دین و دستورات الهی برسد، همچون افراد دوران جاهلیت خواهد بود. فردی که در دین تفقه و درک عمیق پیدا نکند یا کافر است یا منافق و یا مسلمانی بی‌بصیرت است که به محض رویارویی منافعش با حکم الهی حاضر به تبعیت از حکم الهی نخواهد بود. «لَا تَكُونُوا كَجَفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ؛ همچون سنگ دلان دوران جاهلیت نباشید که آگاهی از دین نداشتند» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶)

خداوند در آیاتی در قرآن کریم، با بیان‌های گوناگون انسان را نسبت به بالا بردن سطح فهمش نسبت به دین ترغیب و تشویق می‌کند. منافقان از حضور در جنگ و جهاد سر باز می‌زدند، آیاتی نازل شد و آنها را بابت شرکت نکردن در جنگ مذمت کرد. مسلمانان با تقوا، از آن پس تصمیم گرفتند در همه جنگ‌ها شرکت کنند و از شرکت در هیچ جنگی باز نمانند. وقتی جنگ تبوک پیش آمد همه مسلمانان برای جنگ راهی شدند و پیامبر (ص) که در مدینه مانده بودند را تنها گذاشتند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۲۵) برای این منظور آیه نازل شد و از مسلمانان خواست که گروهی به جنگ نروند و به یادگیری احکام و اصول و فروع دین پردازند. (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا

فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ (توبه، ۱۲۲) مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند (همان، ج ۵، ص ۱۲۶) این مطلب اهمیت و جایگاه فهم عمیق پیدا کردن نسبت به دین را نشان می‌دهد که با جهاد با دشمن برابری می‌کند، بلکه از آن بالاتر نیز هست چرا که در صورتی در جهاد با دشمن بیرونی پیروزی حاصل می‌شود که انسان فهم عمیق در مورد فلسفه جهاد پیدا کند و جهاد با نفس کرده باشد، نفس خود را تزکیه کرده باشد و با اخلاص به جهاد برود.

در آخر در آیه‌ای دیگر به معرفی گروهی می‌پردازد که فهم عمیق در اوامر الهی ندارند تا به جای جهاد در راه خدا در راه نفس خویش و به خاطر هوا و هوس به جنگ نپردازند که در مقابل سپاه مسلمین مغلوب نشوند. به این دلیل که کافران از روی هوای نفس می‌جنگند و نه به خاطر خدا، پس نیرو و انگیزه مومنین را ندارند ولی این مطلب را نمی‌فهمند که با پیروی از هوای نفس رستگار نخواهند شد و هدفی که مومنین دارند باعث قدرت بیشتر آنان می‌شود. کافران قدرت ایمان به خدا را باور نداشته و از فهم اینکه مومنان به دلیل ایمان قلبی به خداوند دارای نیروی بیشتری هستند، ناتوانند.

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) (الانفال، ۶۵)؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ برانگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر چیره می‌شوند، و اگر از شما صد نفر [صابر] باشند بر هزار نفر از کافران چیره می‌شوند؛ زیرا آنان گروهی هستند [که حقایق توحید و حالات ملکوتیه را] نمی‌فهمند

حتی خداوند به مومنین در آیه بعد سوره انفال وعده تخفیف می‌دهد. خداوند که به جان‌فشانی مومنین در راهش آگاه است و نیروی آنها را ناشی از ایمان به خودش می‌داند، بیش از آنچه در آیه قبل فرمود وعده نصرت به آنها می‌دهد و می‌فرماید:

(الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) (الانفال، ۶۶)؛ اکنون خدا به شما تخفیف داد و معلوم داشت که در شما ضعفی هست؛ بنابراین اگر از شما صد نفر صابر باشند بر دویست نفر چیره می‌شوند، و اگر هزار نفر [صابر] باشند، به فرمان خدا بر دو هزار نفر چیره می‌شوند؛ و خدا با صابران است)

خداوند مومنان را در مقابل کافران نصرت می‌دهد، زیرا که کافران فهم عمیقی از دستورات الهی ندارند تا ایمان آورده و در راه خدا بجنگند و در مقابل، مومنان به جهت فهم عمیقشان نسبت به جهاد که یکی از دستورات الهی است و تبعیت از آن موجب دریافت پاداش بزرگی از جانب خداوند می‌شود، خداوند به ایشان قدرت بخشیده و در مقابل کافران پیروز خواهند شد.

۲.۲.۳ تفقه در قدرت خداوند

قدرت خداوند نشان از توحید او دارد که در همه چیز نمایانگر است. این موضوع که خداوند همه انسان‌ها را با وجود تمامی تفاوتی که دارند از یک تن آفریده است نشان از قدرت بسیار او دارد. در آیه ۹۸ سوره الانعام، خداوند برای آفرینش انسان از واژه "انشاء" استفاده کرده است. این واژه در لغت به معنی ایجاد و ابداع آمیخته با تربیت و پرورش است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۰۷) آفرینش از عدم و سپس تربیت و رشد دادن مخلوق، نشاندهنده قدرت بیشتری است نسبت به آفریننده‌ای که تنها آفریده و تربیت و پرورش مخلوق را بر عهده نگرفته است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۳۶۶)

(وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (الانعام، ۹۸)؛ و اوست که شما را از یک تن آفرید، برخی [از شما] استقرار یافته [در زمین] و برخی به ودیعت نهاده [در اصلاّب و رحم‌هایند]؛ ما آیات خود را برای قومی که می‌فهمند، بیان کردیم)

در آیه دیگری خداوند قدرتش را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند. خداوند که مالک همه چیز است قادر است انواع عذاب‌ها را بر سر انسان نازل کند اما این مطلب که باید با پرهیز از خشم خداوند از عذاب الهی در امان ماند در کسانی تاثیرگذار خواهد بود که دارای فهم عمیق و دقیق باشند. انسان‌هایی که از فهم و درک تهی هستند عذاب‌های الهی را از جانب خداوند نمی‌دانند و آن را به عوامل دیگری نسبت می‌دهند. خداوند در آیه ۶۵ سوره الانعام قدرت خود را بر نزول انواع عذاب‌ها بیان کرده است و آن را مایه تذکر برای درک کردن انسان دانسته است تا از عذاب الهی بر حذر باشد و خود را گرفتار آن نسازد. با توجه به آیات قبل از آیه مورد نظر، مسئله توحید و ایمان به خداوند یکتا مطرح شده است و اگر انسان با اینکه عقل و فطرت او و همچنین پیامبران و فرستادگان الهی که او را دعوت به توحید می‌کنند به پروردگار یکتا ایمان نیاورد مستحق عذاب الهی می‌شود.

تحلیل محتوا و مخاطب‌شناسی ... (حمیدرضا بصیری و زینب سرخوش سلطانی) ۱۵

(قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (الانعام، ۶۵)؛ بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما برانگیزد، یا شما را گروه گروه و حزب حزب به جان هم اندازد و مزه تلخ جنگ و خونریزی را به هر گروه شما به وسیله گروه دیگر بچشاند؛ با تأمل بنگر چگونه آیات خود را به صورت‌های گوناگون بیان می‌کنیم تا بفهمند) افرادی که در مورد قدرت خداوند فهم دارند می‌دانند از آنجا که خداوند قادر مطلق است، قدرت دارد به انواع مختلف انسان را دچار عذاب کند و هیچ راه فراری از عذاب الهی نخواهد بود. کسانی که فهم خود را در مورد قدرت خداوند بالا نمی‌برند، از عذاب او نیز خود را حفظ نمی‌کنند چون خود را در مقابل قدرت خداوند صاحب قدرت می‌دانند و می‌پندارند که راهی برای فرار از خشم خداوند و عذاب او خواهند یافت.

۳.۲.۳ تفقه در مشیت خداوند

اراده هر فاعلی در طول اراده خداوند است، نه در عرض آن، تا اینکه تصور شود اگر انسان اراده‌ای کرد دیگر اراده خداوند بی‌تاثیر است، بلکه اراده انسان در طول اراده خداوند قرار می‌گیرد و در مقابل آن نیست. (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۱۰) پس هر امری به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به اراده خداوند انجام می‌شود و این مطلب راهنمایی به سوی توحید است. خداوند با قدرت، عقل، اراده و ... که به انسان داده است و هر لحظه می‌تواند آن را از انسان سلب کند در واقع به صورت غیر مستقیم افعال انسان را اراده کرده است. انسان از آنجا که این توانایی‌ها را از جانب خداوند گرفته است و هر لحظه ممکن است توسط خداوند از او گرفته شود پس در حاکمیت و قدرت خداوند واقع شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲)

طبق مدنی بودن سوره النساء، آیه مورد بحث در مورد منافقین است. آنها به دلیل فهم ناقصی که داشتند خیال می‌کردند اگر به میدان جنگ نروند و در خانه بمانند دیگر مرگ در کمین آنان نخواهد بود اما آنها به این فهم عمیق نرسیده‌اند که این مرگ و همه امور، تحت اراده خداوند قادر است. خداوند کسانی را که خیرات و امور مورد پسند انسان را از جانب خداوند می‌دانند و هر چه بدی به آنها می‌رسد از جانب پیامبر (ص) می‌دانند، بدون فهم و درک می‌دانند زیرا که به این فهم دست نیافتند که هر چه به انسان می‌رسد اعم از خیر یا شر همه به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از جانب خداست.

(أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا) (النساء، ۷۸)؛ هر کجا باشید هر چند در قلعه‌های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی‌یابد. و اگر خیری [چون پیروزی و غنیمت] به آنان [که سست ایمان و منافق‌اند] برسد، می‌گویند: این از سوی خداست. و اگر سختی و حادثه‌ای به آنان رسد [به پیامبر اسلام] می‌گویند: از ناحیه توست. بگو: همه اینها از سوی خداست. این گروه را چه شده که نمی‌خواهند [معارف الهیه و حقایق را] بفهمند!)

خداوند در آیه ۷۹ سوره النساء حسناتی را که به انسان می‌رسد از جانب خودش می‌داند و بدی‌هایی که به انسان می‌رسد را از جانب خود او و در واقع اعمال او می‌داند. همه چیز به اراده خداوند انجام می‌گیرد ولی خداوند اراده بدی برای کسی نمی‌کند و اگر چیزی از بدی‌ها به انسان برسد، نتیجه خواست خود انسان است و چون خداوند انسان را مختار قرار داده است و انسان با انتخاب شر و بدی می‌تواند خود را در آثار سوء آن بیندازد، پس در واقع خداوند به صورت غیر مستقیم این اراده را کرده است.

(مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ ... (النساء، ۷۹)؛ [ای انسان!] آنچه از نیکی به تو رسد، از سوی خداست و آنچه از بدی به تو رسد، از سوی خود توست...)

انسان با دست یافتن به فهم عمیق در مورد مشیت و خواست و اراده خداوند، در می‌یابد که خوبی‌ها و خوشی‌ها و سختی‌ها و آسیب‌ها همه به اذن الهی به انسان می‌رسد، اگر چه انسان با اعمال خود در شکل‌گیری آنها نقش دارد.

۴.۲.۳ تفقه در مالکیت خداوند

یکتا بودن خالق نشاندهنده آن است که مالک حقیقی همه چیز هم تنها یک وجود است که آنها را خلق کرده پس مالکیت خداوند ارتباط مستقیمی با توحید او دارد. خداوند در قرآن کریم هر وجودی غیر از خود را مالک حقیقی و واقعی هیچ چیز نمی‌داند و می‌فرماید: (قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ) (سبا، ۲۲) بگو: کسانی را که به جای خدا [سزاوار پرستیدن] پنداشته‌اید، بخوانید [تا خواسته‌هایتان را اجابت کنند، ولی آنها هیچ خواسته‌ای را از شما

اجابت نمی‌کنند؛ زیرا] در آسمان‌ها و زمین هم‌وزن ذره‌ای را مالک نیستند و آنها را در آن دو هیچ سهم و شرکتی نیست) و خداوند در تشویق مومنان به انفاق، ایشان را مالک حقیقی اموالشان نمی‌داند. (انْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ (الحديد، ۷) از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده انفاق کنید). مالک حقیقی همه چیز تنها خداوند است که از ملکش هر چه بخواهد به هر کس که بخواهد می‌بخشد و از هر کس که بخواهد می‌گیرد. (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران، ۲۶) بگو: خدایا! ای مالک همه موجودات! به هر که خواهی حکومت می‌دهی و از هر که خواهی حکومت را می‌ستانی، و هر که را خواهی عزت می‌بخشی و هر که را خواهی خوار و بی‌مقدار می‌کنی، هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی) اما از آنجایی که منافقان نمی‌فهمند که خزائن عالم به دست خدا است و نه به دست اسباب، لذا مردم را از انفاق به کسانی که نزد رسول خدا(ص) بودند منع می‌کردند تا آنها پراکنده شوند.

(هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (المنافقون، ۷)؛ آنانند که می‌گویند: به آنان که نزد پیامبر خدایند، انفاق مکنید تا [از پیامون او] پراکنده شوند. در حالی که خزانه‌های آسمان‌ها و زمین در سیطره خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند)

این افراد غافلند از اینکه همه چیز در مالکیت خداوند است و حتی اگر آنان انفاق نکنند، تا خواست الهی نباشد کسی از اطراف پیامبر (ص) متفرق نمی‌شود اما منافقان با دید ظاهری و بدون به کارگیری فهم عمیق به مالکیت اشیاء و اسباب، این سخن را به زبان می‌آوردند.

۵.۲.۳ تفقه در غضب خداوند

انسان اگر چه نمی‌تواند خداوند را آنگونه که شایسته اوست بشناسد، اما باید در مورد صفات پروردگار تحقیق کرده و فهم خود نسبت به آن را تا جایی که ممکن است بالا ببرد. به‌طور مثال درباره غضب خداوند سرگذشت افرادی که دچار آن شدند را بررسی کند و علت این دچار شدن را دریابد. طبق سیاق آیات، مخاطب آیه‌ای که بیان خواهد شد منافقین هستند که در جنگ به هنگام خطر، از یاری کافران دست بر می‌دارند و می‌گریزند چون نمی‌فهمند که باید فقط از غضب خدا ترسید و ترس آنان از مومنان، بیشتر از ترس از خدا و غضب او است.

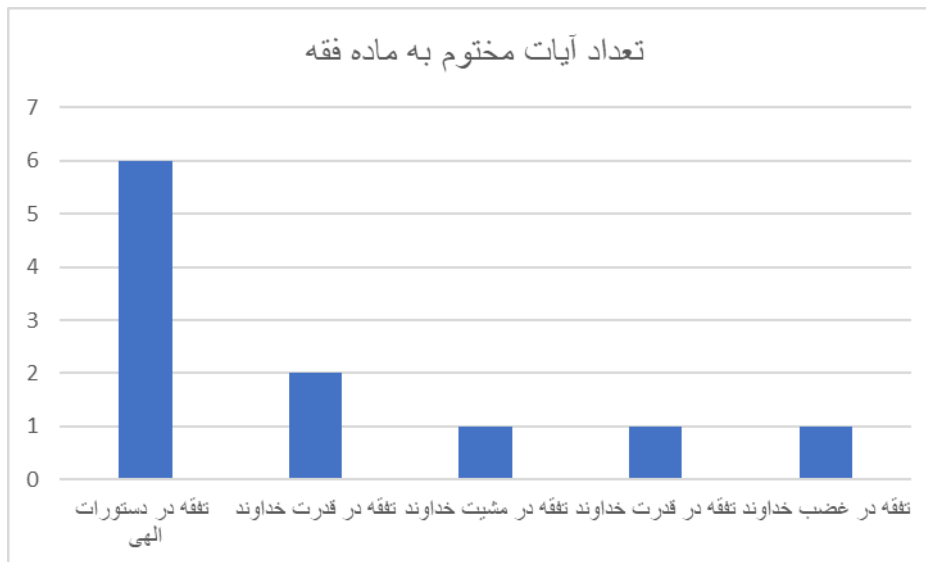
(لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) (الحشر، ۱۳)؛ ترس آنان از شما در دل‌هایشان بیش از ترس از خداست؛ چون آنان قومی هستند که [حقایق را به خاطر کوردلی] نمی‌فهمند)

خداوند دلیل اینکه منافقان از مومنین بیشتر از خدا می‌ترسند، این مسئله می‌داند که آنها مردمی بی‌شعورند، یعنی آن‌طور که باید نمی‌فهمند و اگر حقیقت امر را می‌فهمیدند، دستگیرشان می‌شد که زمام امر به دست خداست، هیچ‌کس به جز خداوند قادر نیست نفع و یا ضرری برساند مگر به حول و قوه او. این مقام خداوند است که شایسته ترسیدن است و نه هیچ‌مقامی غیر از مقام او. (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۲۱۲)

این‌که انسان باید از خدا بترسد، نیازمند فهم عمیق و ایمان واقعی به خدا می‌باشد که منافقین از آن بی‌بهره‌اند و به فهم عمیق از دین نرسیده‌اند. زمانی که پایه‌های ایمان انسان قوی شود، خداوند را بیش از هر کس و هر چیز شایسته‌تر پرهیز از خشم و عذابش می‌داند و ترس از انسان‌ها برای او بی‌معنا می‌شود چون جایگاه خداوند را خوب درک کرده است و آن را برترین جایگاه شناخته است.

در حدیثی منافقان اینگونه تعریف شده‌اند: «الْمُنَافِقُ قَدْ رَضِيَ بِبُعْدِهِ عَن رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ يَأْتِي بِأَعْمَالِهِ الظَّاهِرَةِ شَبِيهًا بِالشَّرِيعَةِ وَهُوَ لَاهٍ وَ لَاحٍ وَ بَاغٍ بِالْقَلْبِ عَن حَقِّهَا مُسْتَهْزِئٌ فِيهَا» منافق به دور ماندنش از رحمت خدا راضی و خشنود است. ظاهر کارهای او با شریعت مطابق است (نماز و دعا می‌خواند، زکات می‌دهد) ولی در بیهوده‌گرایی و لغو می‌گذراند و از حد شریعت تجاوز می‌کند. قلب او از حق بی‌خبر است و آن را استهزا می‌کند. (امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه، ۱۴۰۰، ص ۱۴۴)

اینکه منافقین از به دور ماندنش از رحمت خداوند راضی هستند، یعنی از گرفتار شدنشان به خشم و عذاب الهی بیم ندارند و دلیل عدم ترس از عذاب خداوند که قادر مطلق است، همان نداشتن فهم عمیق نسبت به خشم خداوند و گرفتار شدن به عذاب الهی است. منافقان در سرگذشت پیشینیان خطاکار تدبر نمی‌کنند تا فهم و درکشان بالا رفته و خود را از دچار شدن به آن حفظ کنند.



۴. مخاطب‌شناسی آیات مختوم به ماده «فقه»

در این قسمت از پژوهش به بررسی مخاطب آیاتی که به واژه «فقه» ختم شده‌اند پرداخته می‌شود تا مشخص شود خداوند، قدرت فهم و درک را از چه کسانی سلب می‌کند و یا اینکه در چه مواردی خداوند از انسان می‌خواهد که فکر کند تا به فهم بیشتر دست یابد.

در قرآن کریم در مقابل مومنین، از دو گروه یاد می‌شود یکی کافران و مشرکان و دیگری منافقان. مثلاً در آیه (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (الاحزاب، ۷۳) تا نهایتاً خدا مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبه مردان و زنان مؤمن را بپذیرد؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است) گروه منافقین را از گروه مشرکین جدا کرده است.

خطری که منافقین برای اسلام دارند بسیار بیشتر از خطری است که کافرین و مشرکین دارند چرا که کافران علاوه بر باطن خویش، در ظاهر هم به کفر خود اقرار می‌کنند اما منافقان در باطن کافرند ولی در ظاهر کفر خود را نشان نمی‌دهند و خود را مومن معرفی کرده و به اسلام، با نفوذ در میان مسلمین و از نزدیک ضربه می‌زنند. لذا خداوند در قرآن کریم پایین‌ترین درکات دوزخ را جایگاه منافقین معرفی می‌کند و ایشان را مستحق سخت‌ترین عذاب‌ها می‌داند و می‌فرماید: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً

(النساء، ۱۴۵) بی‌تردید منافقان در پایین‌ترین طبقه از آتش‌اند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت) در تفسیر کشاف آمده است که اگر پرسیده شود چرا عذاب منافقان نسبت به کافران شدیدتر است، باید گفت، چون منافقان در کفر مانند کافران هستند اما به کفر خود، استهزای اسلام و اهلش را نیز اضافه کرده‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۸۱)

منافقان به قدری نزد پروردگار بدون منزلت هستند که خداوند پیامبرش را از اینکه برای آنها نماز میت بخواند و دعایشان کند نهی کرده و فرموده است: (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ) (التوبه، ۸۴) و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان و بر گورش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست؛ زیرا آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند، از دنیا رفتند.

امام علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خاتم (ص) فرمود: «أَنْتِي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ» من بر امت خویش، از مومن و مشرک بیم ندارم، مومن را خداوند به سبب ایمانش باز می‌دارد یعنی او را به سبب ایمانش، از اینکه به امت اسلام خطری برساند باز می‌دارد و اما مشرک چون متظاهر به شرک خودش است، خداوند او را به سبب شرکش می‌کوبد، آن که من از او بر شما نگرانم منافق است که زبانش دانا و متظاهر است و به خیر و اسلام می‌چرخد، بلکه همه تظاهراتش تظاهرات اسلامی است اما دلش به سوی دیگر است. (سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۲۷)

پرهیز از نفاق بسیار حائز اهمیت است و انسان باید سعی کند وجود خود را از این صفت پاک سازد چرا که در قرآن کریم، منافقان نسبت به کفار و مشرکین از جایگاه بدتری برخوردارند. خداوند جایگاه منافقین را پایین‌ترین و پست‌ترین جای جهنم معرفی می‌کند و این مطلب بسیار قابل تأمل است. نفاق نسبی است و حتی ممکن است یک فرد مسلمان دچار نفاق شود. هر انسانی به اندازه‌ای که ظاهرش را خوب و موجه نشان دهد اما باطنش به آن نسبت خوب نباشد، مبتلا به نفاق است. نقطه مقابل نفاق، صراحت و صداقت است. اسلام از فرد مسلمان می‌خواهد که صریح باشد، راست باشد و دروغ نباشد، چرا که در هر نفاقی دروغ هم مستتر است. انسان با الفاظ دروغ می‌گوید اما نفاق گاهی دروغش در لفظ است و گاهی در رفتار و عمل، یعنی یک چیز می‌نماید ولی درون او چیز دیگری است. انسان خود را آنچنان نشان دهد که نیست. (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲۵، ص ۲۱۰)

تحلیل محتوا و مخاطب‌شناسی ... (حمیدرضا بصیری و زینب سرخوش سلطانی) ۲۱

بشر قبل از اسلام تقریباً درگیر نفاق نبود چون انسانها آنچه را در درونشان بود ظاهر می‌کردند، حتی در صدر اسلام نفاق به اندازه‌ای نبود که در عصر حاضر وجود دارد و در حال حاضر نفاق هزاران درجه بیشتر شده است. در واقع هر چه بیشتر زمان گذشت و انسان‌ها پیشرفت کردند، قدرتشان بر دو رویی نیز بیشتر شد که البته این حسن نیست. (همان، ج ۲۵، ص ۲۰۴)

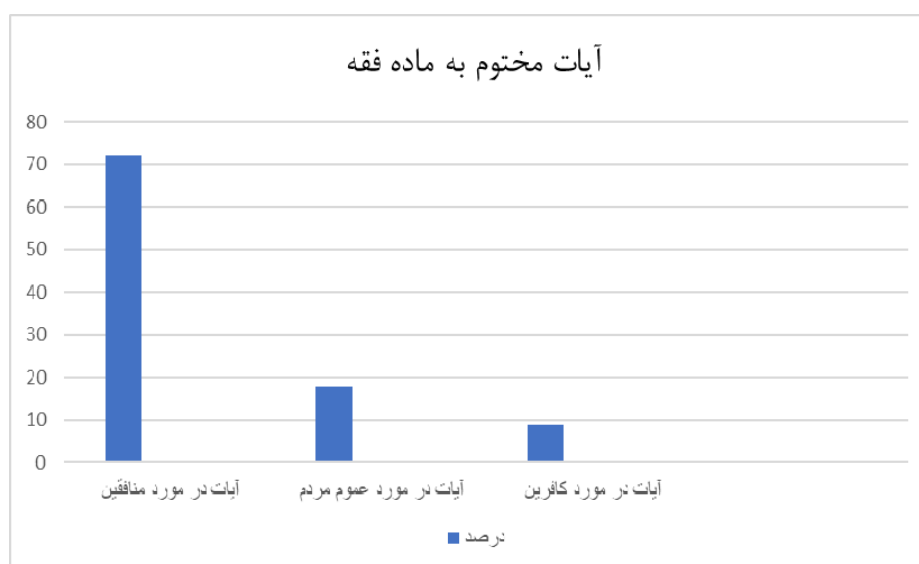
از میان یازده آیه‌ای که به ماده «فقه» ختم شد، محتوای هشت آیه در مورد منافقین است. در آیه ۱۳ سوره حشر که در مورد فهم اندک منافقان در مورد غضب خداوند سخن رفت، در آیه ۸۷ سوره النساء که آنها فهم درستی از مشیت و خواست خداوند ندارند زیرا نمی‌فهمند که هر چه به انسان می‌رسد اعم از خیر یا شر همه به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از جانب خداست. همینطور محتوای آیه ۷ سوره المنافقون که اشاره به عدم فهم ایشان نسبت به مالکیت خداوند که به همه چیز تعلق گرفته است می‌کند. همچنین در آیات ۸۷ و ۸۱ سوره التوبه عدم فهم عمیق را به منافقان نسبت داده است زیرا که از شرکت در جنگ برای حفظ جان و مال و ناموس خود خودداری می‌کردند. در آیه ۱۵ سوره الفتح آنها را بدون درک و فهم می‌داند چرا که زمان جنگ و جهاد حاضر به فداکاری در راه خدا نبودند و برای منع آنان از کسب غنیمت در جنگ به مومنان حسادت را نسبت می‌دهند که این مطلب از فهم ناقص ایشان ناشی می‌شود. آیه ۳ سوره المنافقون، سلب فهم و درک عمیق را از منافقان به دلیل اینکه خود فهم عمیق درباره اوامر الهی نکرده و پس از ایمان به کفر روی می‌آوردند بیان می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۲۹، ص ۲۷۹) آخرین آیه‌ای که در مورد منافقین است و انتهای آن به ماده «فقه» ختم شده است، آیه ۱۲۷ سوره التوبه می‌باشد. به دلیل اینکه آنها، قلب خود را از راه مستقیم منحرف کردند، خداوند نیز دل‌هایشان را از حق منصرف گردانیده است لذا آنها نمی‌توانند حقیقت آیات قرآن را درک کنند. (همان، ج ۹، ص ۵۶۰)

از میان یازده آیه مختوم به ماده «فقه»، محتوای دو آیه درباره عموم مردم است. یکی آیه ۹۸ سوره الانعام که خداوند با توجه دادن انسان به اینکه خداوند او را از یک نفس واحد آفریده است، انسان را به تلاش در راستای رسیدن به فهم عمیق در مورد قدرت خویش می‌کند و در آیه ۶۵ سوره الانعام انسان را با قدرت خود بر عذاب کردن گوناگون که می‌تواند انسان را دچار آنها کند، دعوت به فهم عمیق در مورد قدرت خویش می‌کند.

محتوای آخرین آیه‌ای که از این یازده آیه باقی می‌ماند در مورد کافرین است. خداوند سپاه کفار را مغلوب در مقابل سپاه مومنین می‌داند زیرا که آنها دارای فهم عمیقی در مورد اوامر

الهی ندارند و از روی هوای نفس می‌جنگند لذا شکست می‌خورند. این مطلب در آیه ۶۵ سوره انفال ذکر شده است.

بنا بر آنچه بیان شد، محتوای حدوداً ۷۲ درصد آیات مختوم به ماده «فقه»، در مورد منافقین، حدود ۱۸ درصد مربوط به عموم مردم و حدود ۹ درصد درباره کافرین است. با توجه به اینکه بیش‌تر آیات مختوم به ماده «فقه» در مورد منافقین است و هم در حوزه اصول دین و هم در حوزه لغت را شامل شد، می‌توان گفت یکی از دلایل اصلی نفاق، عدم فهم عمیق در مورد مسائل گوناگون اعم از مسائل مربوط به اصول دین و یا مسائل اجتماعی، سیاسی و ... است.



۵. نتیجه‌گیری

در قرآن کریم، ماده «فقه» به معنای عام به کار رفته است، یعنی به معنای لغوی آن، البته با تاکید بر مسائل دینی و فهم آنها، چنانکه در مورد اصول دین که در اینجا منظور توحید است نیز این ماده به کار برده شده است. در میان آیات مختوم به ماده «فقه»، هشت آیه درباره منافقین، دو آیه در مورد عموم مردم و یک آیه در مورد کافرین است. آیاتی که در مورد منافقین است همگی به این مطلب ختم شده‌اند که منافقان دارای فهم عمیق نمی‌باشند. دو آیه‌ای که در مورد همه انسان‌ها می‌باشد و به ماده «فقه» ختم شده است حکمی از حکمت‌های خداوند یا نشانه‌ای از نشانه‌های قدرت خداوند را بازگو کرده است و در آخر آیه به این نکته اشاره فرموده که ما

این چنین نشانه‌ها را برای مردم گوناگون و با تفصیل بیان می‌کنیم باشد که درک عمیق کنند. تنها یک آیه در مورد کافران است و در انتهای آن ایشان را از فهم عمیق به دور دانسته است. در مورد اینکه در انتهای آیاتی که در مورد منافقین و کفار است، از ماده «فقه» استفاده شده است، شاید بتوان گفت که در قرآن کریم، با اینکه منافقین نسبت به کفار گروه جداگانه‌ای به حساب می‌آیند، اما طبق آیه سه سوره منافقون، منافقان در واقع کافر هم هستند، بنا بر این رابطه میان منافقین و کفار رابطه عموم و خصوص من وجه است و گروهی از کافرین را منافقان تشکیل می‌دهند. اینکه بیشترین محتوای آیات مختوم به ماده «فقه» در مورد منافقین می‌باشد، گواه آن است که منافقان به دلیل عدم فهم دقیق از دین دچار نفاق شده‌اند و انسان لازم است برای دوری از این صفت، فهمش از دین را دقیق‌تر و کامل‌تر کند و مدام به دنبال فهم عمیق پیدا کردن در دین باشد. داشتن فهم عمیق به همراه پاکی فطرت، موجب انتخاب راه صحیح و درست می‌شود و انسان دچار نفاق و دو رویی نمی‌شود.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، ۱۴۰۳، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۱۴۱۳، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۴۱۴، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.

ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ۱۴۰۴، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه، ۱۴۰۰، چاپ اول، بیروت: اعلمی.

برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ۱۳۷۱، چاپ دوم، قم: دار الکتب الاسلامیه.

خامنه‌ای، سید علی، تفسیر سوره براءت، ۱۳۹۹، چاپ پنجم، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ۱۴۱۲، چاپ اول، بیروت: دار القلم.

زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التناویل، ۱۴۰۷، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی.

سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ۱۳۸۸، چاپ پنجم، تهران: پیام عدالت.

- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۴۲۱، چاپ سوم، قم: دارالکتاب العربی.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المثور فی التفسیر بالمأثور، ۱۴۰۴، چاپ اول، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
- طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۹۰، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۱۳۷۲، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ۱۳۸۰، چاپ اول، تهران: المطبعه العلمیه.
- فضلی، عبدالهادی، مبادئ علم الفقه، ۱۴۱۶، بیروت: موسسه ام القرى للتحقیق و النشر.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط_الاسلامیه)، ۱۴۰۷، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط- بیروت)، ۱۴۰۳، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن جلد دوم، ۱۳۹۱، چاپ پنجم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۳۶۸، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ۱۳۸۴، چاپ هفتم، تهران: صدرا.
- مظفر، محمدرضا، المنطق، ۱۴۳۷، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- معرفت، محمد هادی، تناسب آیات، ترجمه عزت الله مولائی نیا همدانی، ۱۳۷۳، قم: بنیاد معارف اسلامی.
- مغنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، ۱۴۲۴، چاپ اول، قم: دار الکتب الاسلامی.
- مکارم شیرازی، پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان، ۱۳۸۶، چاپ هجدهم، قم: نسل جوان.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۱۳۷۱، چاپ دهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.